

مهدی لواسانی ستاره چپ‌گرای تیم‌های ملی و تاج که بچه‌های عقاب دهه ۵۰ می‌گفتند هر وقت رادیو، تلویزیون ایران را باز می‌کنند در تمام رپرتاژهای‌شان فقط اسم او را می‌آوردند. فلسفه مهدی رپرتاژ این بود. یکی از بچه‌های عقاب ادای گزارشگرهای رادیو را درمی‌آورد: «از غلام وفاخواه به لواسانی، از لواسانی به گلر، آهان الان مصطفوی توپ را می‌سپارد به لواسانی، لواسانی هم به گلر!»

یک روز هم کارخانه لقب‌سازی بچه‌های تخس پایتخت به عبارت ستایشگرانه منصور اسب رسید. این بار بچه‌های تاج، زبان‌شان راه افتاده بود. منظورشان به منصور رشیدی گلر شجاع‌دل و تیزچنگ آبی‌ها بود. با انگشت نشانش داده و می‌گفتند از بس که مثل اسب به سوی توپ چهارنعل می‌رود لقب اسب رویش گذاشته‌ایم.

برخلاف همیشه، این بار تمام این القاب، برخاسته از شیرین‌زبانی خود توپچی‌ها بود و جماعت تماشاگر و رسانه در این لقب‌پراکنی تأثیری نداشتند.

خب، یادتان هم نرود که همان روزها در فوتبال تهران دو بچه ریشو نیز به فوروارد‌های کارخانه لقب‌سازی مفتخر شدند. در تیم برق تهران دو بازیکن ریشو در میان سه‌تیغه‌های فوتبال تهران چشم‌ها را خیره کرده بودند. محمود ساطری بازیکن تکنیکی این تیم را محمود ریش صدا می‌زدند و صد البته ناصر نبوی را شیخ ناصر! آن روزها سبک گلری، سبک زندگی و چشم‌های سبز و نجیب شیخ ناصر دلچسب بود. مردی که در جوانی رفته بود بساط دکتر شریعتی را به هم بزند اما در همان مجلس اول که پای صحبت‌هایش نشسته بود عاشقش شده بود. هنوز هم تریش و نجابت و لهجه غلیظ تهرونی‌اش را دارد که نشانه‌ای از تشخیص و تشرع قدیمی اوست. این لقب از آنجا درآمد که دروازه‌بان قهار تیم ملی و بانک ملی تهران در لیگ تخت جمشید حاضر نبود هنگام رفتن به میدان، شورت ورزشی بپوشد. چریکی که بعد از پیروزی انقلاب، یار غار دکتر



آقامحبب
(رئیس و بنیانگذار
باشگاه دارایی)

چمران شده بود پیش از آنکه به بانک ملی بیاید و در لیگ تخت جمشید گربه سیاه بزرگان شود و به تیم ملی راه پیدا کند ابتدا گلر برق تهران بود. نه از این شیخ‌های تازه به دوران رسیده مظاهر که این روزها تعدادشان الی ماشاءالله در فوتبالی‌فارس‌ی، عین حباب از زمین می‌جوشد، بلکه او در همان سال‌های ابتدایی دهه پنجاه نیز که دوران قرتی‌بازی و تاخت و تاز هیپی‌ها بود اگر خورد و خوراکش هم قطع می‌شد، نماز اول وقتش سر جایش بود. سر این هم بود که بچه‌های برق، اسمش را گذاشته بودند ناصر شیخ چون در تمام عمرش نه سینما و دانسیینگ و تریا به چشم دیده بود و نه چیزی گناه‌آلود به اسم رادیو تلویزیون! در خانه‌شان پیدا می‌شد. ناصر اولین بار که با پیراهن برق به میدان آمده بود به جای اینکه شورت ورزش بپوشد با یک شلوار کلفت و پیراهن گرمکن وارد زمین شده بود. مربی‌اش گفته بود ناصرخان با شلوار گرمکن نمی‌توانی وارد زمین بشوی، چون خلاف مقررات است، باید شورت ورزشی بپوشی. ناصر در جوابش گفته بود آقا ما جلوی این همه دختر و زن که روی سکوها نشستند وارد زمین نمی‌شویم چون کلاً حرام است. اگر هم نمی‌خواهید ما می‌رویم! مربی هرچه قانعش کرده بود که پسرم این چه حرف‌هایی است که تو می‌زنی؟ مگر تافته جدا بافته‌ای؟ مگر امجدیه مکان تجمع مرتدین است؟ تو هم یک ورزشکاری مثل بقیه و باید به قوانین آن پایبند باشی. خواهشاً برو گرمکنت را عوض کن بیا برو تو زمین، من روی تو حساب کرده‌ام ولی ناصر از رختکن مستقیم رفته بود خانه‌شان. خلاصه چند وقتی داستان گرمکن کلفت ناصر با مربی‌اش، به کش و قوس کشیده بود که آخرش مربی گفته بود تو که خودت تابع علمای مذهب هستی، حداقلش برو از آنها بپرس، هر چه گفتند عمل کن. بالاخره ناصر رفته بود محضر عالمی که خیلی قبولش داشت (فکر کنم آقای احمد خوانساری بود که به کرامتش ایمان داشت همیشه) و آقا در جواب ناصر شیخ گفته بود که ورزش برای پاکی و سلامتی است و تو هم با نیت بد که وارد زمین نمی‌شوی. لذا اشکالی ندارد با شورت ورزشی وارد چمن بشوی. از آن زمان دیگر ناصر سرش را انداخته بود پایین و با یک شورت بلند تا زیر زانو به میدان رفته بود. مردی که الحق نعطاف بدنی و نترس‌اشی در دروازه، حرف نداشت در جشنواره رنال‌مادرد نیز از دروازه تیم ملی ایران دفاع کرد

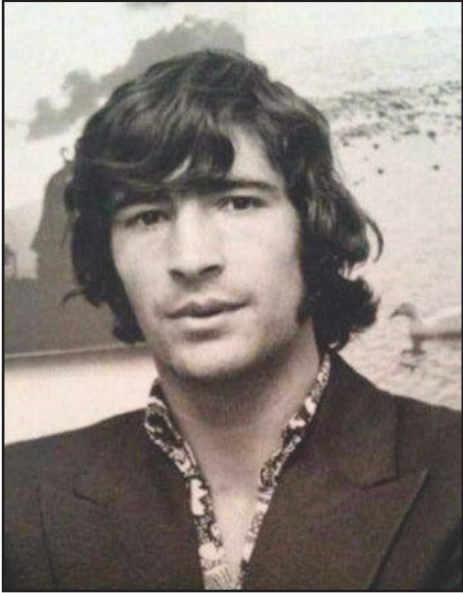


ایزدپناه بنیانگذار دوومیدانی در ایران بود که از طرف ورزشکاران این رشته به لقب استاد آقا مفتخر شده بود

اما چند ماهی مانده به زمان انقلاب که در اردوی تیم ملی نماز شب می‌خواند و نصف شب‌ها پا می‌شد می‌رفت در کوه‌های اطراف تهران اعلامیه پخش کند ساواک رَدش را زد و آمدند یقه حشمت را گرفتند که گلر تو دارد پس پسکی این کارها را می‌کند آمده‌ایم دستگیرش کنیم ببریم اما حشمت‌خان آنقدر معرفت داشت که آن روز مأموران مخوف امنیتی را سر دواند و به ناصر یواشکی پیغام داد که جونت در خطر، نیا سمت اردو.

خب حالا که بحث‌مان در حوزه لقب‌سازی برای بچه مذهبی‌ها و مؤمنین قدیمی فوتبال در تیم برق تهران داغ است بگذارید این را هم اضافه کنم که در همان تیم برق جلوتر از همان شیخ ناصر متشرع یک مدافع متعصبی بازی می‌کرد که نامش گنورک هاکوپیان بود. پسر خوب آسوری که بچه‌های برق بهش لقب اسلام‌پناه داده بودند! دلیلش هم این بود که یک روز که برقی‌ها برای دعا و نیایش به زیارت شاه‌عبدالعظیم رفته بودند، مثل همیشه که او را معمولاً به خاطر مسیحی بودن خبردار نمی‌کردند به شهرری نبرده بودند اما حین زیارت دیده بودند که گنورک قبل از آنها رسیده و در حالی که مظلومانه به ضریح تکیه داده، زار زار اشک می‌ریزد. آن روز او را به حال خودش گذاشته و تو رویش نزده بودند اما در اولین تمرین، بهش لقب گنورگ‌علی، اسلام‌پناه داده بودند.

درست است که کارخانه لقب‌سازی ایرانیان گاهی اخلاقیات را رعایت نمی‌کرد و در بخشیدن هدیه‌های واژگانی به وجوه منفی چهره هر کس نیز نظر داشت ولی طیف اصلی جامعه ورزش کشور در بخشیدن عناوین هوشمندانه و احترام‌برانگیز درست رفتار می‌کردند. آنها جلوی اسم حسن حبیبی و مبشر و محب آقا می‌گذاشتند و هرگز بی آقا خطاب‌شان نمی‌کردند اما یکی از آقا‌های بزرگ جامعه ورزش استاد احمد ایزدپناه بنیانگذار دوومیدانی در ایران بود که از طرف ورزشکاران این رشته به لقب استاد آقا مفتخر شده بود. لقبی که جز او، در خور شان هیچ‌کس هم نبود. آقای ایزدپناه یک نابغه نسل اولی بود که در ۱۵ رشته ورزشی کشور یا جزو قهرمانان ملی بود و یا از بنیانگذارانش محسوب می‌شد. از شنا و شیرجه و فوتبال تا اسکی و پرش ارتفاع که دیگر خود ناخدايش بود. مردی که نود سال پیش در دوشان تپه مسابقه دو می‌گذاشت یا در لشکرک،



مر حوم ناصر حجازی (حجازی کاپلو)

اسکی ترتیب می‌داد و در برابر فقدان امکانات، هرگز تسلیم نمی‌شد بلکه با خلاقیتی تمام به اختراع اسباب‌آلات بومی آن رشته همت می‌گماشت. وقتی می‌دید کرنومتری برای اندازه‌گیری دقیق مسافت‌های مسابقات دوومیدانی وجود ندارد، چشمش و قدم‌هایش را تبدیل به مترشمار می‌کرد. اگر تشکی برای پرش ارتفاع نبود از کاه استفاده می‌کرد. اگر رینگ اروپایی نداشت چهارگوشه یک چارچوب معمولی بوکس را با طناب می‌چید و اگر نیزه‌ای برای پرتاب و پرش نداشت از بیل استفاده می‌کرد. در روزهایی که در زمین کالج، فرش دستباف پهن می‌کردند و گوش‌شکسته‌ها در حضور رئیس‌الوزرا مسابقات کشتی راه می‌انداختند او در مدرنیزاسیون کشتی نیز نقش داشت. استاد آقا در فوتبال هم به عنوان سنترفوراردی بلندبالا و سریع‌السیر، نور چشم تیم‌های اولیه فوتبال تهران بود. درست یک سال بعد از جنگ جهانی دوم، در منظره برای خردسالان و نوپرانایان اردو برگزار کرد و کلی ستاره پرورش داد که بعدها تبدیل به افسانه‌های تیم ملی شدند. از بیوک آقا جدیکار تا دکتر برومند محصول همین اردوگاه بودند (۱۳۲۱). استاد آقا حتی در رشته مهجوری مثل تنیس نیز دبیر اولین تشکیلات این رشته بود و اولین مسابقه دوی صحرانوردی هم به همت او و دوستانش برگزار شد. از کرج تا چهارراه ولیعصر فعلی که جمعاً ۷ دونه در آن شرکت کردند و طفلی‌کی ایزدپناه رفت از رفقایش دو دستگاه اتومبیل قرض گرفت که داورها بنشینند تویش و دونده‌ها را زیر نظر داشته باشند، اقلکم. چنین مردی باید هم استاد آقا مورد خطاب قرار می‌گرفت و ستاره‌های دوومیدانی نمی‌توانستند جلوی پای خود را دراز کنند یا دست در جیب شلوار فرو ببرند.

استاد آقا همچنین همراه با کاروان ایران در اولین المپیک که ایران شرکت کرد (۱۹۴۸ لندن) حضور داشت. شب تا

صبح را فقط دنبال فدراسیون‌های جهانی می‌دوید که از آنها درباره مقررات رشته‌ها اطلاعات دست اول بگیرد. شاید اگر او در لندن نبود، کاروان ایران بدون مدال برمی‌گشت. حتی می‌توان گفت که برنز جعفر آقا سلماسی در اولین المپیک را تا حدودی مدیون او هستیم. شب قبل از مسابقه دیده بود که سلماسی غمگین و پریشان احوال است. هرچه با منقاش حرف از زیر زبانش کشیده بود در دلش راهی نیافته بود. آخرش فهمیده بود که هم‌تیمی‌هایش دارند اذیتش می‌کنند و او دارد عین مرغ پر کنده به اینور و آنور پناه می‌برد. شب جعفر آقا را آورده بود توی اتاق خودش و روی تخت خودش خوابانده بود که آرامشش را برای روز مسابقه حفظ کند و فردا که او اولین مدال المپیک را برای ایران کسب کرده بود نامش در تاریخ حک شده بود.



حسین صدقیانی (حسین استامبولی)

استاد آقا را حتی می‌توان یکی از پدران ورزش قایقرانی ایران نیز قلمداد کرد. هنگامی که در سال ۱۳۲۵ اولین مسابقه قایقرانی را در انزلی برگزار کرد جماعتی با هر نوع وسیله و لوتکایی که داشتند شرکت کردند و او به قهرمانانش هم ۲۵ ریال دستخوش داد. فردایش هم حتی یک دوره مسابقه چانچو با حضور کشاورزان و چایکاران ترتیب داد؛ آنها در حالی که چوب دستی‌هایشان را انداخته بودند روی دوش‌شان، یک سبد جلوی آن حمل می‌کردند و یک سبد در عقب آن.

استاد آقا غیر از آنکه در راه انداختن مسابقات دوومیدانی، فوتبال، قایقرانی، بوکس، کشتی، اسکی، تنیس، ماراتن، پرش‌ها، پرتاب‌ها، شنا و شیرجه، دوچرخه‌سواری و مسابقات زورخانه‌ای در ایران نقشی کتمان‌ناپذیر داشت جزو اولین سری ناجی‌غریق‌های ایران، نخستین استاد دارالمعلمین (تربیت‌کننده اولین دوره معلمین ورزش ایران)، مسئول انجمن ترقی و ترویج فوتبال و بنیانگذار اولین کانون ورزشی ایران (۱۳۱۱) نیز به حساب می‌آید. لقبی که واقعاً برازنده‌اش بود.

گلرهای ایران همیشه به دلیل حرکات نمایشی‌شان بهترین افراد برای کارخانه‌های لقب‌پراکنی محسوب می‌شدند. غیر از خان‌خانان و عقاب آسیا، بعضی از آنان القاب خود را از روی نام بهترین دروازه‌بانان جدید جهان دریافت می‌کردند. مثل یاشین و مانگا. اولین گلری که در ذهن ایرانی‌ها به لقب یاشین -اسطوره قفس‌های توری روس- مفتخر شد ممد آقا نام داشت. همیشه این سؤال در مغزم وول می‌خورد که چگونه ممکن است در یک بازی ۵- صفر باخته؛ خبرنگاران روسی سر گلر تیم بازنده را به سر شیر تشبیه کنند؟ مثل همان کاری که در همان سال ۱۳۴۴ کردند و ممد آقا برزمهری گلر اصفهانی



۱۲مهر ۱۳۴۲ زمانی که تیم ملی جواز حضور در المپیک توکیو را به دست آورد

شاهین اصفهان را از قضا در روزی که ۵ گل خورده بود لقب یاشین دادند؟! ببینید اگر کلین شیت می‌کرد چه می‌شد! او در یک روز بارانی در حضور ۱۲ هزار نفر تماشاچی زیر نور چراغ، جوری بازی کرد که در پایان بازی تماشاگران گفتند اگر نبود ایرانی‌ها بیست تا گل می‌خوردند! اما برزمهری چنان درخشید و راه به راه فرصت‌های طلایی آنها را سوزاند که با وجود ۵ گل خورده، مفتخر به دریافت لقب یاشین افسانه‌ای شد. یک یاشین ایرانی که حداقل ۱۵ فرصت مسلم گل را یک‌تنه از حریف گرفته بود.

این همان بازی معروف سال ۱۳۴۴ است که تیم شاهین تهران از سوی فدراسیون فوتبال کشور شوروی دعوت به برگزاری بازی دوستانه شد و چون تیم اصلی این کلوپ مشغول برگزاری مسابقات داخلی باشگاهی تهران بود، تیم



حسن حبیبی (کاپیتان حبیبی - حسن آقا)